

تحقیق و تقلید از دیدگاه مولانا در مثنوی معنوی



محمد فولادی

مربی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

چکیده

هدف در این مقاله، نمایاندن تحقیق و تقلید از دیدگاه مولانا است. ابتدا نگاهی گذرا به معنای لغوی و اصطلاحی این دو واژه شده است که در معنای هر دو واژه، «استحکام و قدرت و استواری» لحاظ گردیده است.

تحقیق و تقلید در جهان بینی مولانا جایگاهی ویژه دارد. مولانا معتقد است انسان باید بکوشد تا از درجه تقلید به مقام تحقیق برسد و اگر هم در مواردی از تقلید ناچار است، باید با تقلید، محققانه برخورد کند؛ بداند چه کسی شایستگی تقلید را دارد. از نظر مولانا، کسی این شایستگی را دارد که نور حق را نوشیده و هواهای نفسانی را کشته باشد؛ از حرص و طمع بریده و از رِقّ جهان مادی آزاد شده و به مقام پختگی رسیده باشد.

در ادامه نوشتار ویژگی‌های هر کدام از اهل تقلید و تحقیق از نظر مولانا بررسی و گزارش شده است.



هدف ما در این مقاله بررسی «تحقیق و تقلید» در مثنوی مولانا است. مولانا موضوع محقق و مقلد را در قالب داستانهای دلکش به نمایش می‌گذارد. محقق راستین را می‌توان صوفی صافی و پیر کامل مولانا معرفی کرد. محقق از دیدگاه او به درجه‌ای می‌رسد که نور می‌نوشد، از رُق جهان آزاد می‌گردد، از خامی به مقام پختگی می‌رسد، با چشم خود می‌نگرد و با گوش خود می‌شنود (نه با چشم و گوش دیگران). محقق مولانا، شوق و شیفتگی را همراه خود دارد، می‌خواهد برود و ببیند، به جهانهای تازه دست یابد و ایستایی و رکود در او راهی ندارد. محقق مولانا، عاشق است و اصلاً عشق کارش همین است که مقلدان را - که عاشق حقیقی نیستند - از دایره عشق خارج کند و بگریزند و محقق را در دایره عشق راه دهد و از همین روست که:

عشق ز اول قاتل و خونی بود تا گریزد هرکه بیرونی بود^۱

(۳/۴۷۵۴)

محقق از دیدگاه او ناله جماد را تصدیق می‌کند و پرده‌های انکار حق و حقیقت از پیش چشمان او کنار می‌رود و او ست که سلطان بشر است؛ محقق مولانا چون نور مطلق است، از ظلمات و تاریکی و شرّ راهزنان طریق معرفت در امان است و همین ویژگیها است که فرد را شایسته مقام تحقیق می‌کند و برای راهنمایی و راه‌جویی دیگران شایسته می‌گرداند و از این جهت است که سالکان طریق معرفت و حقیقت در ابتدا باید از چنین راهنمایی تقلید کنند؛ زیرا به گفته مولانا منع او از نور آسمان است.^۲

آدمی چون بتدریج مراتب کمال را می‌پیماید و به عبارت دیگر جام معارف الهی و بشری را باید جرعه جرعه بنوشد تا به مقام تحقیق برسد، بناچار سالک را چاره‌ای از تقلید ابتدایی نیست و در آغاز کار طریقت، برای رسیدن به حقیقت باید به محقق راستین رجوع کند و به نور او حرکت کند تا خود به مرحله تحقیق برسد؛ اما آنچه از کلام مولانا برمی‌آید این است که رهزنانی هستند که حتی در شناخت محقق واقعی نیز رهزنی می‌کنند و خود را در لباس محقق می‌نمایانند؛ از این جهت است که مولانا ویژگیهایی را برای شناخت محقق راستین برمی‌شمارد که بسیار راهگشا است.

در ادامه با بهره‌گیری از داستانها و اشارات مولانا در دفترهای شش‌گانه، این موضوع را به طور گسترده گزارش خواهیم کرد.

◁ ۲. معناسناسی تحقیق و تقلید

راغب اصفهانی در «مفردات» معتقد است: تقلید از «قَلَدَ» گرفته شده و به معنای «فَتَلَّ» است و «قتل» به معنای بافتن و رسیدن است که معنای قدرت نیز در آن نهفته است.^۳ اما واژه «حق» در «معجم مقاییس اللغة» این گونه معنا شده است: «الْبَاءُ وَالْقَافُ أَضْلُ وَاحِدٌ يَدُلُّ عَلَى إِحْكَامِ الشَّيْءِ وَ صِحَّتِهِ وَ يُقَالُ ثُوْبٌ مُحَقَّقٌ إِذَا كَانَ مُحْكَمَ النَّسْجِ»^۴ حق واژه‌ای است که دلالت بر استواری شیء و درستی آن می‌کند و در عربی گفته می‌شود «ثُوْبٌ مُحَقَّقٌ» یعنی لباسی که محکم بافته شده باشد. در باره «قلد» هم که به معنای «قتل» بود، همین معنای بافتن ذکر شده بود.

پیدا است که در هر دو مورد تقلید و تحقیق، قدرت و استحکام لحاظ شده است؛ یعنی مقلد در تقلید و پیروی مستحکم است و محقق در رسیدن به حق و واقعیت استوار و مستحکم؛ که البته استحکام و استواری در تحقیق، ذاتی و در تقلید عرضی است. در تحقیق، عدم شک و تردید هست و صدق و رسیدن به حاق و اوساط و ذوات امور و قرار و ثبوت و آرامش و در تقلید این گونه نیست و مولانا هم چنانکه خواهد آمد، به این موضوع اشاره می‌کند.

◁ ۳. انواع تقلید

تقلید و پیروی از دیدگاه عقل چهار گونه است: ۱- پیروی ناآگاه از ناآگاه ۲- پیروی آگاه از ناآگاه ۳- پیروی آگاه از آگاه ۴- پیروی ناآگاه از آگاه؛ بانگاهی اجمالی مشخص است که دو گونه نخست باطل است؛ زیرا «خفته را خفته کی کند بیدار و «خفته، ناخفته کی کند بیدار» و گونه سوم هم تحصیل حاصل است و امری است محال و تنها گونه چهارم امری عقلانی و درست است. این امر در ابتدا برای رسیدن به مقام تحقیق، لازم و پسندیده است، اما این تقلید هم باید محققانه باشد نه کورکورانه و از طرف دیگر فردی که تقلید می‌کند باید سعی کند در این مرحله نماند و خود به مقام تحقیق برسد. ابتدا باید به وسیله کسی که به نور حق و حقیقت رسیده، راه را ببیماید و خود به نور برسد و آن زمان است که خود نوری می‌یابد که چاه و چاله و دام و دانه را خوب می‌شناسد و او دیگر از مقام تقلید به مقام تحقیق رسیده است و این موضوع از مطالب مهم در جهان‌بینی مولاناست که البته از جهان‌بینی الهی و اسلامی سرچشمه گرفته است.



□ ۱.۳. تقلید کورکورانه و آفات آن

پیش از آنکه و یژگی های اهل تقلید و تحقیق را به تفصیل بیان کنیم، به چند داستان دلکش و پندآموز اشاره می‌کنیم که مولانا در آنها به خوبی آفات تقلید کورکورانه را بیان کرده است. مولانا در دفتر دوم پس از بیان «ذکرهای مقلدانه» و نیز قصه عیسی علیه السلام و همراه او که

اصرار در آموختن نام اعظم داشت و پرهیز عیسی علیه السلام از آموختن آن نام به او و سپس ماجرای روستایی و شیری که در تاریکی به طویله او رفته بود و او شب هنگام بر اساس عادت و تقلید، او را به جای گاو می‌پنداشت و بهره‌گیری‌های زیبای مولانا از این داستان، به داستان صوفی مسافر که به همراه بهیمة خود به خانقاه رفته، اشارت می‌کند و



زشتی تقلید کورکورانه را به زیبایی بیان می‌دارد؛ داستان از این قرار است که صوفی مسافر به علت خستگی راه، به خانقاه صوفیان می‌رسد و مرکب خود را به آخور می‌برد و به آخوربان می‌سپارد تا آب و علف برای او فراهم کند و خود نیز به نزد صوفیان می‌رود تا نفسی تازه کند، اما صوفیان خانقاه که چند روز گرسنه بوده‌اند و از جهت مال و دارایی و امکانات نیز کوتاه‌دست و ناتوان و به قول مولانا «تقصیر بودند» و فقیر، از روی اضطرار و گرسنگی دست به خرفروشی می‌زنند و مرکب و بهیمة صوفی مسافر را بدون اجازه او می‌فروشند و غذایی فراهم می‌آورند، اما آن صوفی مسافر که از همه چیز غافل بود و نمی‌دانست که این غذا از کجا آمده و به چه قیمتی تمام شده است، شریک غذای آنان می‌شود. صوفیان به شکرانه این غذا، سماع و رقص می‌آغازند و به اشتیاق و وجد می‌پردازند و ترانه و شعر آنان با این دم آغاز می‌شود که «خر برفت» یعنی خر آن صوفی فروخته شد و غذا آماده گردید:

چون سماع آمد ز اول تا کران مطرب آغازید یک ضرب گران
«خر برفت و خر برفت» آغاز کرد زین حراره جمله را انباز کرد^۵

(۲/۵۳۸-۹)

و آن صوفی بی‌خبر از همه‌جا نیز از راه «تقلید» همراه آنان این ترانه را تکرار می‌کرد:

از ره تقلید، آن صوفی همین «خر برفت» آغاز کرد اندر حنین

شب فرارسید و همه خفتند. صوفی مسافر سحرگاه وقتی که به سراغ بهیمة خود رفت،

آن را نیافت. از خادم خانقاه پرسید که مرکب من چه شد و جدال بین آنها در گرفت و بالاخره خادم می‌گوید که صوفیان بر من غالب شدند و خر را از من گرفتند و فروختند و چند بار آمدم به تو خبر بدهم ولی:

تو همی گفتی که «خر رفت» ای پسر از همه گویندگان بسا ذوق تر
باز می‌گشتم که خود او واقف است زین قضا راضی است، مردی عارف است
(۲/۵۶۳ - ۴)

اینجاست که زمان نتیجه‌گیری مولانا از داستان فرا می‌رسد و از زبان صوفی مسافر می‌گوید:

گفت: آن را جمله می‌گفتند خوش مر مرا هم ذوق آمد گفتش
مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر این تقلید باد
خاصه تقلید چنین بی‌حاصلان خشم ابراهیم بسا بر آفلان^۶
(۲/۵۶۵ - ۷)

مولانا با این ابیات، بیت الغزل خود را بیان می‌کند که هر بدبختی بر سر انسان می‌آید، به خاطر تقلید کورکورانه است؛ آن هم تقلید از افرادی که شایستگی تقلید را ندارند و به مقام تحقیق نرسیده‌اند. این است که اگر آدمی با جماعتی در قول و فعل و اعتقاد همراهی می‌کند باید با تحقیق باشد نه اینکه «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو». بی‌حاصلان در کلام مولانا همان صوفیان ناصافی هستند که نور حق نخورده‌اند و پرده‌های طمع، مانع صاف بودن آینه‌های چشم و عقل و سمع آنان شده است؛ از این جهت است که مولانا یکی از شرایط محقق راستین را در نوشیدن نور حق و دریدن پرده‌های طمع می‌داند تا نه خود به طمع بیهوده درافتد و نه دیگران را به تقلید از خود وادارد.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را بردران تو پرده‌های طمع را
زانکه آن تقلید صوفی از طمع عقل او بر بست از نور و لمع
(۲/۵۷۲ - ۳)

و مثال می‌آورد که:

گر ترازو را طمع بودی به مال راست کی گفتی ترازو وصف حال
(۲/۵۷۶)



هرکه را باشد طمع، آکن شود

با طمع، کی چشم و دل روشن شود

(۲/۵۸۲)

صد حکایت بشنود مدهوش حرص

در نیاید نکته‌ای در گوش حرص

(۲/۵۸۷)

جز مگر آن صوفی ای کز نور حق

سیر خورد، او فارغ است از ننگ دق^۷

(۲/۵۳۶)

از هزاران اندکی زین صوفی‌اند

باقیان در دولت او می‌زیند

(۲/۵۳۷)

داستان دلکش دیگری که مولانا در ممثّل کردن زشتی و عاقبت بد تقلید و نیکویی تحقیق بیان می‌کند، ماجرای ایاز^۸ و سلطان محمود است. از این قرار که شاه روزی جانب ایوان شاهی رفت و ارکان سلطنت را آنجا فراخواند و گوهری گرانبها آورد و در کف وزیر نهاد و از قیمت آن پرسید و وزیر گفت «به ارزد ز صد خروار زر» و سلطان به او گفت:

گفت بشکن، گفت چونش بشکنم

نیکخواه مخزن و مالت منم

شاه به او شاباش می‌گوید و خلعتی به او می‌بخشد و سپس گوهر را به دست حاجب می‌دهد و ارزش آن را می‌پرسد و می‌گوید آن را بشکن و او هم از شکستن، سر باز می‌زند و چندین نفر را این‌گونه آزمایش می‌کند:

اینچنین گفتند پنجه شصت امیر

جمله یک یک هم به تقلید وزیر

گرچه تقلید است استون جهان

هست رسوا هر مقلّد ز امتحان

تا اینکه نوبت به ایاز می‌رسد:

ای ایاز اکنون نگویی کاین گهر

چند می‌ارزد بدین تاب و هنر

گفت افزون ز آنچه تا نم گفت من

گفت اکنون زود خردش در شکن

او بدون توجه به کار پنجاه شصت امیر:

سنگها در آستین بودش شتاب

خرد کردش، پیش او بود آن صواب

ز اتّفاقِ طالعِ با دولتش

دست داد آن لحظه نادر حکمتش

ایاز هر آنچه صواب می‌بیند، بدون تقلید از وزیر و دیگران، به کار می‌بندد و همه بر ایاز

می‌شورند که این چه کار زشتی بود! نمی‌دانستند که:

در شکسته دُرّ امر شاه را

وان جماعت جمله از جهل و عمی



ایاز چنین پاسخ آنها را می دهد که:

امر سلطان به بود پیش شما
ای نظر تان بر گهر، بر شاه نه
من ز شه برمی نگردانم بصر

یا که این نیکو گهر، بهر خدا؟
قبله تان غول است و جاده راه نه
من چو مشرک، روی نارم در حجر

(۸۱-۵/۴۰۵۵)

مولانا از این داستان نتیجه می گیرد که:

اندر آ در جو سبو بر سنگ زن
آتش اندر بود و اندر رنگ زن

این داستان نشان می دهد که محقق، اهل معنا و ذات است، نه صورت ظاهر؛ ژرف نگر است، نه ظاهر بین. محقق راستین گرچه باید از تجربه دیگران بهره گیرد و با دیگران مشورت کند، اما نباید همه نگاهش به دیگران باشد و استقلال نظر و جرأت اظهار عقیده را از دست بدهد و این سخن که «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو»

که اعتقاد و عمل بسیاری بر آن است، نزد اهل تحقیق، نکوهیده است، مگر آن جماعت حق باشند، که معیار، نزد محقق «حق» است نه آنچه مردم می گویند یا با آن مخالفت می کنند. در این داستان نیز اگر ایاز همانند دیگران مقلدوار، چشم و گوش و لب و دستش به دیگران دوخته بود، نمی توانست کاری محققانه و جسورانه انجام دهد. اصولاً تقلید، انسان را ترسو و غیرگستاخ بار می آورد و تحقیق، جسارت اظهار نظر را به انسان می دهد و این - البته همان گونه که مولانا در همین داستان اشارت دارد - احتیاج به توفیق الهی و نور ربانی نیز دارد.

◁ ۴. ویژگیهای اهل تقلید

مولانا در دفترهای شش گانه مثنوی ویژگی هایی را برای اهل تقلید برمی شمارد که برخی از آنها گزارش می شود.

□ ۴. ۱. مقلد به اسرار و کنه موضوع پی نمی برد، گرچه سخنانی از مو باریک تر بگوید و سخنانش بظاهر مستدل و متقن باشد؛ زیرا اینها از خودش نیست و خود، از حقیقت سخنان

تحقیق و تقلید
از دیدگاه...



چیزی در نمی‌یابد:

زانکه تقلید آفت هر نیکویی است
گر سخن گوید ز مو باریک‌تر
که بود تقلید اگر کوه قوی است
آن سرش را زان سخن نبود خیر
از بر وی تا به حق راهی است نیک
مستی‌ای دارد ز گفت خود ولیک

(۱ - ۲/۴۹۰)

□ ۲.۴. ویژگی دیگر که از ابیات بالا فهمیده می‌شود این است که «تقلید آفت هر نیکویی است» و هر چند هم بزرگ نماید باز ارزش ندارد.

□ ۳.۴. ویژگی دیگر اهل تقلید که مولانا در همین دفتر دوم و در ادامه همین ابیات به آن اشارت دارد این است که:

همچو جوی است او نه او آبی خورد
آب از او بر آب خواران بگذرد
آب در جو، زان نمی‌گیرد قرار
زانکه آن جو، نیست تشنه و آب خوار
نوحه گر گوید حدیث سوزناک
لیک کو سوز دل و دامان چاک

(۵ - ۲/۴۹۱)

مقلد خود بهره واقعی را نمی‌برد، او مانند جوی است و سخن دیگران را به دیگران منتقل می‌کند، او تشنه و شایق حقیقی نیست و سوز دل ندارد، اگر چه بظاهر سخن سوزناک هم بگوید.

□ ۴.۴. مولانا در ادامه، ویژگی دیگر اهل تقلید را این گونه بیان می‌دارد:

از محقق تا مقلد فرقه‌هاست
کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
منبع گفتار او سوزی بود
وان مقلد کهنه آموزی بود.

(۷ - ۲/۴۹۶)

گفتار محقق همانند صوت زیبا و ذاتی داوود عليه السلام است و گفتار مقلد، پژواک و بازگشت صوت داوود است و همان گونه که کوه از صوت دیگران تقلید می‌کند و آن را بر می‌گرداند و نقل می‌کند، مقلد هم کارش همین است و همه چیزش عرضی است و از خود چیزی بالاصالة ندارد؛ محقق، سخنش از سوز دل است، چون از عمق جان آن را درک کرده است، اما مقلد جز کهنه‌آموزی بیش نیست؛ مولانا با برداشتی زیبا در ادامه همین ابیات به سخن کافر و مؤمن اشاره می‌کند که کافر اگر نام خدا را هم بر لب جاری کند چون از دل نمی‌گوید تأثیری ندارد.

کافر و مؤمن، خدا گوید ولیک
در میان هر دو فرقی هست نیک

آن گدا گوید خدا از بهر نان متقی گوید خدا از عین جان
(۱ - ۲/۵۰۰)

و اگر این گفتار و لقلقه زبانی کافر و غیر مؤمن بر جاننش می تافت و محققانه آن سخن بر زبانش جاری می گشت «ذره ذره گشته بودی قالبش».

□ ۴.۵. اهل تقلید هر چند در ظاهر صاحب دولت و فرّ باشند، در باطن و حقیقت، آن فرّ را ندارند و همین نبودن فرّ و حقیقت در وجود آنان نشانه مقلّد بودنشان است و آنها علایم کمال را در خود ندارند.

آن مقلّد صد دلیل و صد بیان در زبان آرد ندارد هیچ جان
چونکه گوینده ندارد جان و فرّ گفت او را کی بود برگ و ثمر
(۸۲ - ۵/۲۴۸۱)

بل که تقلید است آن ایمان او روی ایسمان را ندیده جان او
(۵/۲۴۵۰)

و از همین رو است که علم مقلّد و ایمان او هم عاریتی است و او بحقیقت خوشه غیبی را ندیده و نچیده است و به کمالات تظاهر می کند و چنین تظاهری کار منافق است و اساس کار منافق هم بر تقلید استوار است؛ زیرا منافق، اهل ایمان را کورکورانه تقلید می کند تا در ظاهر مانند آنان باشد.

□ ۴.۶. ویژگی دیگر اهل تقلید این است که مقلّد همواره در خطر است و رهنها راحت تر می توانند او را رهنی کنند، گرچه محقق هم از خطر به دور نیست ولی خطر برای مقلّد بیشتر است.

پس خطر باشد مقلّد را عظیم از ره و رهن ز شیطان رجیم
(۵/۲۴۵۲)

و به عقیده مولانا راه رهایی از این خطر این است که انسان اهل تحقیق شود و نور حق در او نفوذ کند و آن زمان است که به سکون و آرامش اهل یقین و تحقیق و ایمان می رسد و از شک رهایی می یابد.

چون ببیند نور حق آمن شود ز اضطرابات شک او ساکن شود
(۵/۲۴۶۳)

از این مطلب دو ویژگی دیگر اهل تقلید نیز نمایان می شود: الف: عدم سکون و آرامش و



داشتن اضطراب ب: داشتن شک و شبهه و گمان و وهم.

□ ۷.۴. ویژگی دیگر اینکه مقلد سخره و بازیچه دیگران قرار می‌گیرد و حرف دیگران را چشم‌پسته و بدون تحقیق می‌پذیرد و نیم‌وهمی، آنان را در گمان و شک می‌افکند.
آن مقلد سخره خرگوش شد از خیال خویشان پر جوش شد
(۶/۳۱۵۸)

مولانا در جای دیگر می‌گوید:

صد هزاران ز اهل تقلید و نشان
که به ظن تقلید و استدلالشان
شبهه‌ای انگیزد آن شیطان دون
افکنندشان نیم‌وهمی در گمان
قایم است و جمله پر و بالشان
درفتند این جمله کوران سرنگون
(۱/۲۱۳۶ - ۳۸)

□ ۸.۴. تقلید در نهایت رسوایی در پی دارد و این مطلب در داستان ایاز و سلطان محمود گذشت.

گرچه تقلید است استون جهان هست رسوا هر مقلد ز امتحان
(۵/۴۰۵۵)

□ ۹.۴. مقلد، سطحی‌نگر است و برکنه و حقیقت‌مطلب پی نمی‌تواند برد. مولانا برای بیان این نکته، مقلد را همانند خفاش می‌داند که حقیقت نور را در نیافته و همواره طالب تاریکی است و یا همانند کرم و پشه می‌داند که چشمش را فقط به محیط اطراف خودش دوخته است و از جهان پهناور خبری ندارد و یا مانند موشی که هر چند راههای طولانی و متعدد حفر کند باز در زیر زمین است و از نور گریزان:

پشه کی داند که این باغ از کی است کو بهاران زاد و مرگش دردی است
(۲/۲۳۲۹)

کرم کاندرا چوب زاید سست حال کی بداند چوب را وقت نهال
(۲/۲۳۳۰)

اندک اندک خوی کن با نور روز ورنه خفّاشی بمانی بی فروز
(۴/۲۱۸۵)

علم تقلیدی بود بهر فروخت چون بیاید مشتری خوش بر فروخت
(۲/۳۲۷۵)



عقل موسی چون شود در غیب بند عقل موشی خود، کی است ای ارجمند
(۲/۳۲۷۶)

موش گفتم، زانکه در خاک است جاش خاک باشد موش را جای معاش
راهها داند، ولی در زیر خاک هر طرف او خاک را کرده است چاک
(۴/۲۱۸۲ - ۸۳)

مولانا در جای دیگر، مقلد را به مرغی که پرواز نمی‌داند و محقق را به پرنده‌ای بلندپرواز
که به وسیله عقل به بالا می‌پرد و آسمان پیماست تشبیه کرده است:

از فلک بالاست چه جای پری تو مگس پزی، به پستی می‌پری
گرچه عقلت سوی بالا می‌پرد مرغ تقلیدت به پستی می‌چرد
(۲/۲۱۳۳/۳۴)

◁ ۵. ویژگیهای اهل تحقیق

□ ۵. ۱. محقق نوری دارد که می‌تواند به وسیله آن افراد ناب و غیرناب را از یکدیگر
بازشناسد. این نور است که به تعبیر مولانا «جواسیس القلوب» است:

آنکه او از پسره تقلید جست او به نور حق بیند هرچه هست
(۴/۲۱۶۸)

مولانا در دفتر دوم برای بیان این نکته داستان لقمان و خواجه‌اش را بیان می‌کند. از این
قرار که لقمان خواجه‌ای داشت که به لقمان بسیار علاقه‌مند بود و مورد اعتماد کامل او بود.
هر غذا و طعامی که نزد خواجه می‌آوردند، ابتدا کسی را سراغ لقمان می‌فرستاد تا او غذا را
تناول کند؛ اگر لقمان دست به سوی غذا می‌برد، خواجه هم تناول می‌کرد و الا فلا.
از قضا:

خربزه آورده بودند ارمغان گفت «رو فرزند! لقمان را بخوان»
چون برید و داد او را یک بُرین همچو شکر خوردش و چون انگبین
از خوشی که خورد، داد او را دوم تا رسید آن کرچه‌ها تا هفدم
(۲/۱۵۱۸ - ۲۰)

و خواجه تا هفده قاچ و بُرین به لقمان می‌دهد و لقمان با اشتهای کامل آن را می‌خورد.
خواجه را نیز هوس می‌افتد و قاچ آخر را خودش می‌خورد و می‌بیند این خربزه آنقدر تلخ



است که دهانش آتش می گیرد و خواجه از لقمان می پرسد که چگونه این خربزه تلخ را خورد
و چرا عذری برای نخوردن آن نیاورد و لقمان پاسخ می دهد که:

گفت من از دست نعمت بخش تو خورده ام چندان که از شرمم دو تو
شرمم آمد که یکی تلخ از کفت من ننوشم، ای تو صاحب معرفت
(۲۹-۲۱/۱۵۲۸)

مولانا در همین جاست که آن ابیات زیبای خود را در باره محبت می سراید:
از محبت تلخها شیرین شود از محبت مسها زرین شود
این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست
(۳۷-۲/۱۵۳۳)

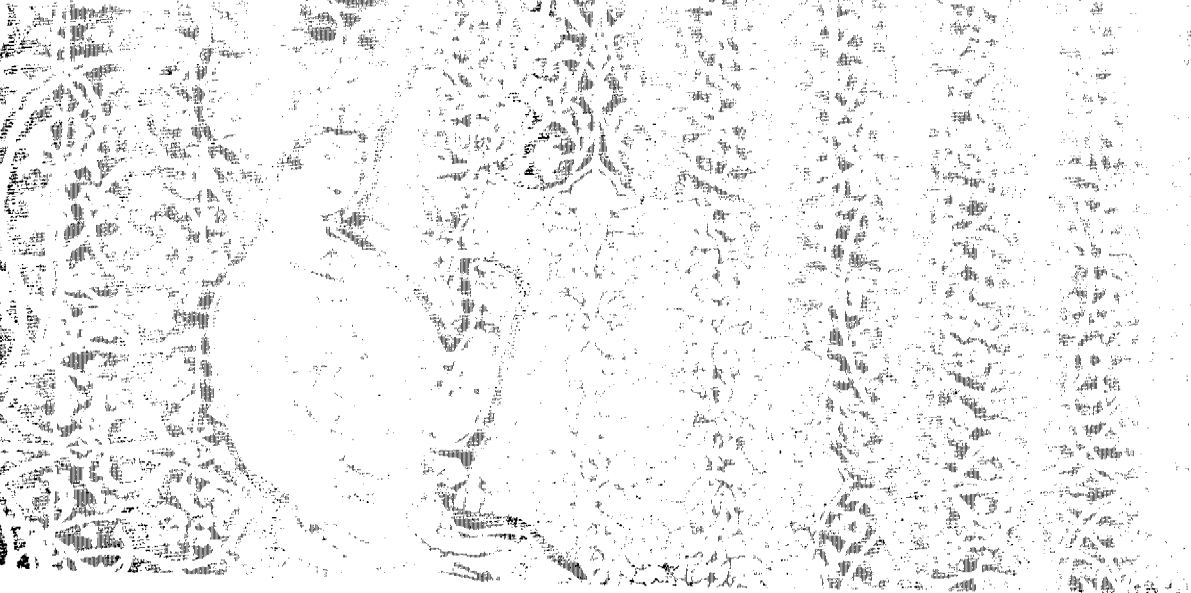
از این ابیات دو نتیجه می توان گرفت: الف: محقق شاکر است. ب: دانش و تحقیق باید
نتیجه اش دوست داشتن دیگران باشد نه عداوت و دشمنی با دیگران و از همین جهت است
که مولانا معتقد است:

بود لقمان بنده شکلی، خواجه ای بندگی بر ظاهرش دیباچه ای
(۲/۱۴۸۸)

خواجه لقمان بظاهر خواجه وش در حقیقت بنده، لقمان خواجه اش
(۲/۱۴۷۵)

به همین دلیل به اعتقاد مولانا نباید محقق را از لباس ظاهر شناخت و این نیز کار محقق
است و نیاز به همان نوری دارد که در آغاز سخن بدان اشارت رفت:

یک گژه را خود معرف جامه است در قبا گویند کو از عامه است



یک گُره را ظاهرِ سالوس زهد
 نور باید پاک از تقلید و غول
 در رود در قلب او از راه عقل
 بندگان خاصِ علام‌الغیوب
 در درون دل درآید چون خیال

نور باید تا بود جاسوسِ زهد
 تا شناسد مرد را بی فعل و قول
 نقدِ او بیند نباشد بند نقل
 در جهانِ جان، جواسیس القلوب
 پیش او مکشوف باشد سرِّ حال
 (۸۳-۲/۱۴۷۸)

اینها ویژگیهای یک محقق راستین است؛ مولانا در دفتر دوم در همین باره معتقد است که سبب نورانی بودن محقق راستین آن است که او اهل دل است نه اهل گِل.

دانش من جوهر آمد نه عَرَض
 کَانَ قَندَم، نسیستان شکرَم
 علم تقلیدی و تعلیمی است آن
 چون پی دانه نه بهر روشنی است
 طالب علم است بهر عام و خاص
 ...مشتی من خدای است او مرا
 خونبهای من جمال ذوالجلال
 این خریداران مفلس را بهل
 «گِل مخور» گِل را مخر، گِل را مجو
 «دل بخور» تا دایماً باشی جوان
 یارب این بخشش نه حد کار ماست

این بهایی نیست بهر هر عرض
 هم زمن می‌روید و من می‌خورم
 کز نفور مستمع دارد فغان
 همچو طالب علم دنیای دنی است
 نه که تا یابد از این عالم خلاص
 می‌کشد بالا که: «اللَّهُ اشترئ»
 خونبهای خود خورم، کسب حلال
 چه خریداری کند یک مشت گِل
 زان که گِل خوار است دایم زرد رو
 از تجلی، چهره‌ات چون ارغوان
 لطف تو لطف خفی را خود سزااست

تحقیق و تقلید
 از دیدگاه...

دست گیر از دست ما، ما را بخر
 پرده را بردار و پرده ما مدر
 بازخر ما را از این نفس پلید
 کاردش تا استخوان ما رسید
 (۲/۲۴۳۵ - ۵۳)

در ابیاتی که گذشت علاوه بر موضوع اصلی ما یعنی اهل دل بودن محقق و داشتن نوری که او را هدایت می‌کند، می‌توان ویژگی‌های دیگری را نیز برای محقق برداشت کرد.

□ ۲.۵. دانش او همانند مقلد عرضی نیست بلکه ذاتی است؛ مولانا علاوه بر ابیات پیشین، در دفتر پنجم نیز علم تقلیدی را مانند آب ناودان، عاریتی می‌داند و علم تحقیقی را ابر و آسمان، که آب آنها ذاتی است نه عرضی.

آب اندر ناودان عاریتی است	آسمان شو ابر شو باران ببار
فکر و اندیشه است مثل ناودان	ناودان بارش کند نبود به کار
آب باران باغ صد رنگ آورد	آب اندر ابر و دریا فطرتی است
	وحی و مکشوف است ابر و آسمان
	ناودان، همسایه در جنگ آورد

(۵/۲۴۹۲ - ۹۵)

□ ۳.۵. محقق از نفور مستمع و کمی آن و بی توجهی به سخنانش، فغان بر نمی‌آورد.

□ ۴.۵. محقق راستین برای خلاص از این دنیای دنی طالب علم است و علم را برای روشنی و هدایت خود و روشنگری دیگران می‌خواهد نه برای مطامع دنیوی.

□ ۵.۵. به خاطر ویژگی یادشده، مشتری محقق راستین، خداست و اوست که هدایتگر واقعی محقق است و راههای آسمان را به او نشان می‌دهد. محقق در واقع نور خود را از آسمان می‌گیرد. در این باره علاوه بر ابیات گذشته در جای دیگر می‌گوید:

مشتری علم تحقیقی حق است
 دایماً بازار او پر رونق است

(۲/۳۲۷۷)

و در جای دیگر گوید:

شیخ نورانی زره آگه کند	با سخن هم نور را همزه کند
جهد کن تا مست و نورانی شوی	تا حدیث را شود نورش روی
علم اندر نور چون فرغ‌ده شد	پس ز علمت نور یابد قوم لُدّ
هرچه گویی باشد آن هم نورناک	کاسمان هرگز نبارد غیر پاک

(۵/۲۴۸۱ - ۹۱)



□ ۶.۵. برداشت دیگر آنکه همه این الطاف از وجود ذی‌جود حق تعالی است و اگر لطف و دست‌گیری او نباشد محقق نمی‌تواند راه حق را بییماید و به حق برسد.

□ ۷.۵. شرط آنکه این الطاف شامل حال محقق شود، رهایی از دست نفس پلید است و آن هم به دست‌گیری خدا انجام می‌شود و این خود ویژگی دیگر محقق را نشان می‌دهد که باید نفس او مغلوب باشد و عقل او غالب و از رفق جهان رسته باشد؛ مولانا علاوه بر ابیات یادشده، در جای دیگر می‌گوید:

پس خطر باشد مقلد را عظیم	از ره و رهن ز شیطان رجیم...
وای آن که عقل او ماده بود	نفس زشتش نر و آماده بود
لاجرم مغلوب باشد عقل او	جز سوی خسران نباشد نقل او
ای خنک آنکس که عقلش نر بود	نفس زشتش ماده و مضطر بود

(۵/۲۴۵۲ - ۶۵)

در ادامه همین ابیات، مولانا بیان می‌دارد که محقق همانند آهوی ختن از ارغوان نور الهی چریده است و معده‌اش به ریحان و گل خو کرده است و حکمت و قوت رسل را دریافته است، برخلاف مقلدان که همچون خران، گاه و جو می‌خورند و لایق نور و دل نیستند:

صد دلیل آرد مقلد در بیان	از قیاسی گوید آن را نه از عیان
مشک آلوده است الا مشک نیست	بوی مشک استش ولی جز پُشک نیست ^{۱۱}
تا که پُشکی مشک گردد ای مرید	سالها باید در آن روضه چرید
که نباید خورد و جو، همچون خران	آهوانه در ختن، چر ارغوان
جز قرنفل یا سمن یا گل مچر	رو به صحرای ختن با آن نفر
معده را خو کن بدان ریحان و گل	تا بیایی حکمت و قوت زُشل
خوی معده زین گه و جو باز کن	خوردن ریحان و گل آغاز کن
معده تن سوی کسهدان می‌کشد	معده دل سوی ریحان می‌کشد
هر که گاه و جو خورد قربان شود	هر که نور حق خورد، قرآن شود
آن مقلد صد دلیل و صد بیان	در زبان آرد ندارد هیچ جان
چون که گوینده ندارد جان و فر	گفت او را کسی بود برگ و ثمر

(۵/۲۴۷۲ - ۸۳)



□ ۸.۵. همین عامل نورانی بودن محقق و وارسته بودن او از قیود مادی و نفسانی است که در

نهایت، مولانا معتقد است محقق باید از عقل هم بگذرد و با وحی و کشف و اشراق سر و کار داشته باشد و با عقل کل رابطه برقرار کند.

آنکه او از پرده تقلید جست
نور پاکش بی دلیل و بی بیان
جهد کن تا پیر عقل و دین شوی
او به نور حق ببیند هر چه هست
پوست بشکافد، درآید در میان
تا چو عقل کل تو باطن بین شوی

(۴/۲۱۷۰ - ۷۹)

مولانا در دفتر اول مثنوی نیز با اشاره به اینکه همین افراد محقق راستین هستند که ناله «استن حنانه» و ناله جماد را می توانند براحتی تصدیق کنند، معتقد است که علت آن، آگاهی این افراد از اسرار الهی است:

استن حنانه^{۱۲} از هجر رسول
آن که او را نبود از اسرار داد
صد هزاران ز اهل تقلید و نشان
که به ظن تقلید و استدلالشان
شبهه ای انگیزد آن شیطان دون
پای استدلالیان چوبین بود
غیر آن قطب زمان دیده ور
ناله می زد همچو ارباب عقول
کی کند تصدیق، او ناله جماد
افکندشان نیم و همی در گمان
قایم است و جمله پر و بالشان
درفتند آن جمله کوران سرنگون
پای چوبین سخت بی تمکین بود
کز ثباتش کوه گردد خیره سر

(۱/۲۱۲۴ - ۴۰)

مولانا در جای دیگر می گوید:

علم تقلیدی و بال جان ماست
زین خرد جاهل همی باید شدن
آزمودم عقل دوراندیش را
عاریه است و ما نشسته کان ماست^{۱۳}
دست در دیوانگی باید زدن
بعد از این دیوانه سازم خویش را

(۲/۲۳۳۵ - ۴۰)

مولانا در دفتر ششم با اشاره به آزادی اهل تحقیق از رق جهان، می گوید که اهل تقلید توان ادراک این معنا را ندارند:

عاقبت او پخته و استاد شد
از شراب لایزالی گشت مست
ز اعتقاد سست پرتقلیدشان
جست از رق جهان، آزاد شد
شد ممیز از خلایق باز رست
وز خیال دیده بی دیدشان

ای عجب چه فن زند ادراکشان

پیش جزر و مد بحر بی نشان^{۱۴}

(۶/۲۷۷۶ - ۷۹)

□ ۹.۵. ویژگی دیگر اهل تحقیق که بسیار اهمیت دارد، این است که او کاری به حرف مردم ندارد؛ با چشم خود می بیند، با گوش خود می شنود و خود تصمیم می گیرد و با سخن دیگران به وهم و گمان و شبهه نمی افتد:

چشم داری تو به چشم خود نگر	منگر از چشم سفیهی بی خبر
گوش داری تو به گوش خود شنو	گوش گولان را چرا باشی گرو
بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن	هم برای عقل خود اندیشه کن

(۶/۳۳۵۲ - ۵۴)

مولانا در ماجرای ایاز و سلطان محمود نیز این مطلب را یادآور گردید که در پیش، از آن سخن رفت. مولانا در دفتر سوم نیز با اشاره به اینکه محقق با علم سر و کار دارد و پروازش با دو پر می باشد و مقلد با گمان می پرد و یک پر بیش ندارد، می گوید:

با دو پر، برمی پرد چون جبرئیل	بی گمان و بی مگر بی قال و قیل
گر همه عالم بگویندش، تویی	بر ره یزدان و دین مستوی
او نگردد گرمتر از گفتشان	جان طاق او نگردد جفتشان
ور همه گویند او را، گمرهی	کوه پنداری و تو برگ کاهی
او نیفتد در گمان از طعنشان	او نگردد دردمند از طعنشان
بل که گر دریا و کوه آید به گفت	گودش: با گمرهی گشتی تو جفت
هیچ یک ذره نیفتد در خیال	یا به طعن طاعنان رنجور حال

(۳/۱۵۱۶ - ۲۲)

مولانا در ادامه به ذکر داستان کودکان مکتبی و اوستاد می پردازد که دوستداران می توانند رجوع کنند.

□ ۱۰.۵. ویژگی پایانی اهل تحقیق این است که، محقق دست بردار نیست؛ می رود تا به حق و حاق مطلب دست یابد:

سایه حق بر سر بنده بود	عاقبت جوینده یابنده بود
گفت پیغمبر که چون کوبی دری	عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی	عاقبت بینی تو هم روی کسی



چون ز چاهی می کنی هر روز خاک

عاقبت اندر رسی در آب پاک

(۸۷-۴۷۸۴/۳)

در پایان، شایان ذکر است که این گفتار نیاز به بحث بیشتری دارد که از حوصله این مقاله بیرون است و ما در همین جا سخن را به پایان می بریم.

◀ ۶. نتیجه

تقلید و تحقیق در جهان بینی مولانا جایگاه ویژه ای دارد. او معتقد است، انسان باید بکوشد تا از درجه تقلید به مقام تحقیق برسد؛ تقلید کورکورانه در نظر او امری ناشایست است و مقلد همواره در خطر رهنمی است؛ سطحی نگر است؛ مورد تمسخر دیگران قرار می گیرد و در نهایت، رسوایی در پی دارد. آدمی اگر در مواردی هم از تقلید ناچار است باید در تقلید، محقق باشد و بداند چه کسی شایستگی تقلید را دارد. از نظر مولانا کسی این شایستگی را دارد که نور حق نوشیده باشد و هواهای نفسانی را کشته باشد؛ از حرص و طمع بریده باشد، از رقی جهان مادی آزاد باشد و به مقام پختگی رسیده باشد.



منابع و پی نوشت‌ها

۱. مولوی، جلال الدین، مثنوی، محمد استعلامی، چاپ سوم، تهران، سیمرغ و زوار، ۱۳۷۲.
۲. به بخش ویژگی های اهل تحقیق در همین مقاله مراجعه شود.
۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۲ ش. ذیل ماده حق.
۴. احمدین فارس، معجم مقایس اللغة، قم، مکتب اعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ذیل ماده حق.
۵. حراره: قول، تصنیف، ترانه؛ جمله؛ همگی؛ ابناز کردن: شریک کردن.
۶. بابر آفلان: «با» مخفف باد است و آفلان اشاره است به «لا احب الا فلین» انعام / ۷۶.
۷. ننگ دق: دق به معنی کوبیدن؛ دق الباب: کوبیدن در و در اینجا کنایه از گدایی کردن است.
۸. اباز: ابوالنجم اباز اویمان، غلام سلطان محمود غزنوی است که در فراست و هوش و جنگجویی و جمال نیکو مثل است، نام این شخص در متون ادب فارسی به شکل های «آباز» و «ایاس» نیز آمده است. (لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین)
۹. مراد از عبارت «گل مخور» و «دل بخور» آن است که به امور مادی و جسمانی توجه مکن بلکه به نور دل و نور باطن و امور معنوی توجه کن و دل را صیقلی کن تا نور خدا در آن تجلی یابد.



۱۰. فرغرده شدن: آغشته شدن، سرشته شدن، خیسانده شدن؛ قوم لُد: قوم لجوج و منکر، اشاره دارد به آیه ۹۷ سوره مریم.

۱۱. مُشک: ماده‌ای خوشبو مأخوذ از کیسه‌ای به اندازه تخم مرغ که در زیر ناف آهو و مجاور عضو تناسلی آهوئی نر خُتنی (غزال المسک) قرار دارد. پشک: سرگین گاو و گوسفند و امثال آن (پشکل). اِلَا: ولی. منظور مولانا از کاه و جو لذتهای مادی و منظور از ارغوان و قرنفل و سامن و گل، معرفت عالم غیب و شهود معانی الهی و غیبی است؛ منظور از معده، ذهن آدمی است که غذای معنوی در آن جای می‌گیرد و منظور از مشک و جبهه روحانی و معنوی و منظور از پشک و جبهه نفسانی و مادی است.

۱۲. اُسْتِن: ستون؛ حَنَانَه: ناله گر. مراد از «اُسْتِن حَنَانَه» ساقه درخت خرما یا سدری است که حضرت رسول ﷺ به هنگام خواندن خطبه به آن تکیه می‌فرمودند و پس از آنکه در قرن هشتم هجری منبر رسول ﷺ را ساختند آن ساقه درخت مطابق روایات اسلامی ناله برآورد. برای اطلاع بیشتر درباره مأخذ این روایت به کتاب «شرح مثنوی شریف» نگارش مرحوم بدیع الزمان فروزانفر و نیز کتاب «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» از همین مؤلف مراجعه شود.

۱۳. عبارت «ما نشسته کان ماست» یعنی ما نشسته‌ایم و فکر می‌کنیم که از آن ماست و عاریه‌ای نیست.

۱۴. مراد از «بحر بی‌نشان» در اینجا عالم غیب است.

